

صورتی که برای آنان نهری حفر نموده یا کاری را انجام داده که کمکی به ایشان است در آنصورت مقدار مانده برای اوست .

گوید: و از حضرت پرسیدم در باره شخصی که زمینی از زمینهای خراج را به چند درهم معلوم یا به طعام معلوم اجاره کرده، بعد آن را قطعه قطعه یا جریب، جریب نموده و به چیز (مبلغ) مشخصی اجاره داده، بطوریکه برای خود او در آنچه که از سلطان اجاره نموده مقداری می ماند، و چیزی هم خرج نکرده، یا قطعه ای از آن زمین را اجاره داده بنا بر اینکه بذرو خرج آن را هم به زارعین بدهد، و آنوقت برای او بیش از مقداری که اجاره کرده می ماند، چه خاک زمین از آن او باشد و چه نباشد؟ حضرت فرمود: وقتی زمینی را اجاره کردی و چیزی در آن خرج نمودی یا در آن تعمیر و ترمیمی انجام دادی اشکالی در آنچه که بیان نمودی نیست، (یعنی مقدار اضافه مانده برای خودت است).^(۱)

این روایت ظهور در این دارد که نزد پرسش کننده صحت و جواز اجاره از سلطان مفروض بوده و فقط در حلیت مقدار باقی مانده شبهه داشته است. و سلطان چنانکه گذشت اشاره است به سلاطین موجود از اموی و عباسی و مانند آنان از سلاطینی که مردم به آنان مبتلی بودند. یا در زمانهای بعد به آنها مبتلی می شدند.

(۱) موثقه اسماعیل بن الفضل الهاشمی عن ابن عبد الله (ع) قال: «سألته عن الرجل استأجر من السلطان من ارض الخراج بدرهم مسماة او بطعام مسمی ثم آجرها و شرط لمن یزرعها ان یقاسمه النصف او اقل من ذلك او اکثر وله فی الارض بعد ذلك فضل، ایصلح له ذلك؟ قال: نعم، اذا حفر لهم نهراً او عمل لهم شیئاً یعینهم بذلك فله ذلك. قال: و سألته عن الرجل استأجر ارضاً من ارض الخراج بدرهم مسماة او بطعام معلوم فیؤاجرها قطعة قطعة او جریباً جریباً بشئ معلوم، فیکون له فضل فیما استأجر من السلطان و لا ینفق شیئاً او یواجر تلك الارض قطعاً علی ان یعطیهم البذر و النفقة فیکون له فی ذلك فضل علی اجارته و له تربة الارض او لیست له؟ فقال: اذا استأجرت ارضاً فانفقت فیها شیئاً او رمت فیها فلا بأس بما ذكرت. و مسائل ۱۳/۲۱۶ باب ۲۱ از کتاب الاجارة حدیث ۳.

و اینکه روایت بر سلطان عادل حق حمل شود جداً بعید به نظر می رسد، (چون مستلزم حمل بر موضوع فرضی است که آن زمان وجود خارجی نداشتند) ۳- موثقه دیگری از اسماعیل بن فضل هاشمی است که گوید: «از امام صادق (ع) در باره شخصی سؤال کردم که از سلطان، جزیه سرانه اهل ذمه و خراج درخت خرما و جنگلها و پرنده ها را اجاره کرده، و آن شخص نمی داند شاید از این اجاره ابداً چیزی عایدش نشود شاید هم بشود، آیا بخرد [خرید به معنای اعم که شامل اجاره هم بشود]، چه وقتی می تواند بخرد و یا اجاره نماید؟ حضرت فرمود: وقتی که دانستی چیزی از آن بدست می آوری (مثلاً می بینی که چند تا از آن درختها فعلاً خرما داده) می توانی آن را [از سلطان] بخری و اجاره نمایی.»

شیخ صدوق هم مانند همین را روایت نموده الا اینکه می گوید: «سؤال نموده از خراج اهل ذمه و جزیه سرانه آنان و خراج درخت خرما و جنگلها و صیدگاهها و ماهیها و پرنده ها.»^(۱)

در این روایت نیز جواز اجاره از سلطان جور نزد سائل مفروض بوده، لذا سائل در امکان عدم حصول میوه و پرنده و مانند آن شبهه داشته است.

۴- روایت فیض بن مختار گوید: «به امام صادق (ع) عرض کردم: فدایت شوم چه می فرمائید در رابطه با زمینی که از سلطان اجاره نموده ام سپس آن را به کشاورزهایم اجاره داده ام بنابر اینکه آنچه خدا از زمین بدست می آورد نصف یا

(۱) موثقه الاخری عنه (ع): «فی الرجل یتقبل بجزیه رؤوس الرجال و بخراج النخل و الأجام و الطیر، و هو لا یدری لعله لا یکون من هذا شیء ابداً او یکون، أیشتریه و فی ای زمان یشتریه و یتقبل منه؟ قال: اذا علمت ان من ذلك شیئاً واحداً انه قد ادرك فاشتره و تقبل به (منه).»

و رواه الصدوق نحوه الا انه قال: «بخراج الرجال و جزیه رؤوسهم و خراج النخل و الشجر و الأجام و المصائد و السمک و الطیر.» وسائل ۱۲/۲۶۴ باب ۱۲ از ابواب عقد البیع و شروطه حدیث ۴.

ثلث آن بعد از پرداخت حق سلطان برای من باشد؟ حضرت فرمود: اشکالی ندارد، من هم با کشاورزهایم چنین معامله می‌کنم.^(۱)

ظاهر این است که محل نظر در سؤال به قرینه جواب، صحت مزارعه است که بیشتر فقهاء سنت با آن مخالفند. و از آن استفاده می‌شود که صحت اجاره از سلطان مفروغ عنه بوده است، و باین فرض و این جواب، دیگر احتمال حمل روایت بر تقیه داده نمی‌شود.

۵- موثقه اسحاق بن عمار، گوید: از امام جعفر صادق(ع) سؤال کردم درباره شخصی که از عاملین صدقات ظلمه چیزی را می‌خرد؟ حضرت فرمود: «از آنان می‌خرد چیزی را که نمی‌داند در آن به کسی ظلم کرده‌اند.»^(۲)

ظاهراً خرید از عامل صدقات، خرید چیزی است که از طرف سلطان در آن عامل بوده که خراج نیز از آن جمله است.

۶- صحیح‌ه ابی عبیده حذاء، گوید از امام باقر(ع) درباره شخصی از شیعه سؤال کردم که از سلطان، شتر زکات و گوسفند زکات را می‌خرد، و می‌داند که عمال سلطان از مردم بیش از حقی که بر مردم پرداختن آن واجب است می‌گیرند؟ حضرت فرمود: «شتر نیز مانند گندم و جو و چیزهای دیگر است، اشکالی ندارد مگر اینکه حرام را مشخصاً بشناسی.»

به حضرت گفته شد: چه نظری دارید درباره حسابرسی که نزد ما می‌آید و زکات گوسفندانمان را می‌گیرد به او می‌گوئیم: آنها را به خود ما بفروش، او

(۱) روایة فیض بن مختار قال: «قلت لابی عبدالله (ع): جعلت فداك، ما تقول فی ارض اتقبلها من السلطان ثم او اجراها اكرتی علی ان ما اخرج الله منها من شیء كان لی من ذلك النصف او الثلث بعد حق السلطان؟ قال: لا بأس به، كذلك اعامل اكرتی.» وسائل ۱۳/۲۰۸ باب ۱۵ از کتاب المزارعة حدیث ۳.

(۲) موثقه اسحاق بن عمار قال: سألته عن الرجل يشتري من العامل و هو یظلم؟ قال: «یشتري منه ما لم یعلم انه ظلم فیہ احداً.» وسائل ۱۲/۱۶۳ باب ۵۳ من ابواب ما یکتسب به حدیث ۲.

هم به خود مای فرو شد، در خرید آنها از او چه می فرمائید؟ حضرت فرمود: «اگر گوسفندان را گرفته و جدا نموده اشکالی ندارد.» از حضرت سؤال شد: درباره گندم و جو، چه نظر دارید، مقسم نزد ما می آید و سهم ما را تقسیم می نماید و سهم خود را گرفته آن را با پیمانہ جدا می کند، درباره خریدن آن طعام از او چه نظر دارید؟ حضرت فرمود: «اگر آن را با پیمانہ از شما گرفته و خود حضور داشته اید اشکالی ندارد که از او بدون پیمانہ کردن بخرید.»^(۱)

این صحیحہ دلالت بر این می کند که: جواز خرید صدقات و خراج از سلطان و عمال او نزد سائل بطور اجمال ثابت بوده، ولکن سؤال وی اولاً از جواز آن به دلیل علم اجمالی که به وجود حرام در دست آنان داشته بوده، ثانیاً سؤال کرده از جواز خرید از سلطان چیزی را که بعنوان زکات پرداخت کرده به تو هم اینکه خرید چیزی که بعنوان زکات از مالش بیرون نموده ناپسند است. ثالثاً: از اینکه آیا اعتماد بر پیمانہ اول جایز است یا خیر؟

و در آخرین سؤال از حکم مقاسمه ای که قسمی از خراج به معنای اعم آن است ظاهراً سؤال کرده است.

پس بطور کلی، از سؤال و جوابی که در صحیحہ آمده فهمیده می شود که جواز خرید زکات از سلطان از واضحاتی بوده که احتیاج به سؤال نداشته، والا

(۱) صحیحہ ابو عبیدة الحذاء عن ابی جعفر (ع) قال: سألتہ عن الرجل منّا یشتری من السلطان من ابل الصدقة و غنم الصدقة و هو یعلم انہم یاخذون منهم اکثر من الحق الذی یجب علیہم؟ قال: فقال (ع): «ما الابل الا مثل الحنطة و الشعیر و غیر ذلک، لا بأس به حتی تعرف الحرام بعینہ.» قیل له: فما تری فی مصدق یجیثنا فیأخذ منّا صدقات اغنامنا فنقول: بعناها، فیبعناها، فما تقول فی شرائها منه؟ فقال: «ان کان قد اخذها و عزلها فلا بأس.» قیل له: فما تری فی الحنطة و الشعیر، یجیثنا القاسم فیقسم لنا حظنا و یاخذ حظہ فیعزله بکیل، فما تری فی شراء ذلک الطعام منه؟ فقال: «ان کان قبضہ بکیل و انتم حضور ذلک فلا بأس بشرائه منه من غیر کیل.» وسائل ۱۶۲/۱۲ باب ۵۲ از ابواب ما یکتسب بہ حدیث ۵.

اگر چنین نبود سؤال از اصل جواز سزاوارتر می بود.

ولکن از کلام محقق اردبیلی در مبحث متاجر کتاب مجمع البرهان استفاده می شود که ایشان در دلالت حدیث تأمل نموده، و چنین می گوید:

«و نیز در دلالت حدیث بر جواز خرید از سلطان جائز تأمل است، زیرا این سخن امام (ع) که فرمود:

«اشکالی ندارد تا اینکه حرام را مشخصاً بشناسی» دلالت می کند بر اینکه خرید چیزی که حلال است بلکه مشتبه است جایز و خرید آنچه که حرمتش روشن است جایز نمی باشد، و بر جواز خرید زکات دلالت صریح ندارد، بله ظهور دارد و لکن به دلیل منافاتی که با عقل و نقل دارد حمل روایت بر ظاهر سزاوار نیست. از سوی دیگر احتمال دارد که علت اجمال روایت تقیه باشد. از طرفی، دلیل عدم حمل روایت بر ظاهر اینست که به اتفاق فقهاء ظاهر روایت مراد نمی باشد،^(۱) چون آنچه را که سلطان جائز می گیرد حلال نیست، فتامل.^(۲)»

شیخ انصاری در مکاسب به کلام مقدس اردبیلی اعتراض نموده و گوید:

«شما آگاهید به اینکه از نظر عقل، دلیلی که اقتضای زشت بودن حکم مذکور (جواز اخذ زکات و مقاسمه از جائز) را داشته باشد وجود ندارد. و چه فرقی است بین این حکم و بین آنچه که ائمه (ع) در آنها برای شیعیان نشان به جهت حقوقی که در آن چیزها داشتند حکم به حلیت نموده اند؟ در نقل هم دلیل وجود ندارد مگر عموماتی که از امثال این صحیححه (ابی عبیده حذاء) که روایتاً و عملاً مشهور بین فقهاء شیعه است پذیرش تخصص دارند، علاوه بر اینکه از گروهی از فقهاء نقل اجماع بر جواز شده است. و اما حمل روایت

(۱) این چه اجماع و اتفاقی است که ایشان ادعای کنند، در حالی که فقهاء نوعاً فتوی داده اند که جایز است. الف - م. جلسه ۳۷۰ درس.

(۲) مجمع الفائدة والبرهان، کتاب المتاجر، ذیل گفتار مصنف: وما یاخذ السلطان الجائر.

بر تقیّه به مجرد تعارض آن با عمومات جایز نمی باشد، چنانکه روشن است. ^(۱)

[دلیل سوم:] روایاتی که ممکن است به آنها برای این مقام (جواز اخذ خراج از سلطان) استدلال شود زیاد است که در ابواب مختلف پراکنده هستند، که از جمله آنها روایاتی است که دلالت بر حلیّت جوائز سلاطین دارد که بیشتر این جوائز هم از خراج است. ائمه (ع) و صحابه و اصحاب ائمه ما مبتلای به آن بوده اند و چه بسا که آن جوائز را قبول می کردند چنانکه تواریخ و روایات دلالت بر آن دارد، در این زمینه به وسائل ^(۲) و غیر آن از دیگر کتب مراجعه نمایید.

محور هفتم: [دخالت خرید از سلطان جائر در حکم یاد شده]

آیا حکمی که گذشت مختص به چیزهایی است که جائر آنها را گرفته و دریافت نموده، بطوری که قبل از گرفتن جائر خریدن آنها از او و قبول حواله از او صحیح نمی باشد، یا آن حکم همه این صور را شامل می شود یعنی حکم سلطان جائر در خراج زمینهایی که بر آنها مسلط شده حکم امام عادل است بطور مطلق؟ مسئله دو صورت دارد، بلکه دو قول در آن است.

ظاهر روایات، عمومیت حکم است و آن از روایاتی که در زمینه واگذاری زمین و خراج افراد و خرما و درخت و مانند آن وارد شده استفاده می شود، رجوع نماید.

قبلاً نیز به نقل از مسالک گذشت که شهید فرمود:

«شرط نیست که جائر خود از مالک بگیرد، گرچه این سخن محقق در شرایع: «آنچه جائر می گیرد» شرط بودن آن را می فهماند، پس اگر جائر محول به خود شخص کرد یا او را در گرفتن وکیل قرارداد یا آن چیز را که در

(۱) مکاسب / ۷۳ (= چاپ دیگر ۵ / ۲۵۱).

(۲) وسائل ۱۲ / ۱۵۶ باب ۵۱ از ابواب ما یکتسب به.

دست مالک یا در ذمه او بود به آن شخص فروخت، جایی که فروش در ذمه صحیح باشد، کفایت می کند و بر مالک واجب است پرداخت نماید. ^(۱)

و از جامع المقاصد گذشت که فرمود:

«به دلیل اجماع، بین اینکه زکات و مقاسمة راجائز خود بگیرد یا محول به دیگری کند فرقی نیست.» ^(۲)

محور هشتم: [آیا شارع صحت تصرفات سلطان جائز را امضاء کرده یا حلیت تصرف برای شیعه را؟]

آیا حکم جواز مختص به کسی است که خراج به او منتقل شده، پس جائز در گرفتن خراج اصلاً استحقاقی ندارد و این معامله را شارع امضاء نکرده مگر حلیت مال را برای کسی که مال به او منتقل شده؟ در برخی کلمات شیخ اعظم (انصاری) آمده که مال بر ملک همان کسی که از او گرفته شده باقی می باشد و با این همه فقط گرفتن آن بدون خلاف از جائز جایز است، یا اینکه، شارع سلطنت جائز را بر آن امضاء نموده، در آن صورت پرداخت نکردن آن مال یا بدل آن به جائز حرام است؟ مسئله دو صورت دارد:

از رساله محقق کرکی است که گوید:

«پیوسته ما از عده زیادی که با آنان هم عصر هستیم شنیده ایم - مخصوصاً از شیخ اعظم، شیخ علی بن هلال (فده) - که بر کسی که پرداخت خراج لازم است سرقت و انکار آن، حرام است، زیرا آن حقی واجب است بر عهده او.» ^(۳)

و در مسالک آمده است:

«فقهاء شیعه بیان کرده اند که برای هیچکس از کشاورزها انکار زکات و منع

(۱) مسالک ۱/۱۶۸.

(۲) جامع المقاصد ۴/۴۵ (چاپ قدیم ۱/۲۰۷) کتاب المتاجر.

(۳) مکاسب ۷۴ (چاپ دیگر ۵/۲۷۰) و کلمات المحققین ۱۹۰ (آخر رساله خراجیه).

آن جایز نمی باشد و تصرف در آن جایز نیست مگر با اجازه حاکم، بلکه برخی از آنان ادعای اجماع بر آن نموده اند... در هر صورت ظاهر کلمات فقهای شیعه این است که خراج و مقاسمه برای جائز آنجا که طلب نماید لازم است یا متوقف بر اجازه اوست.^(۱)

شیخ اعظم در مکاسب گوید:

«اگر منظور از ممانعت پرداخت خراج، ممانعت از پرداخت سهم بطور مطلق اراده شده باشد که تصرف در زمین نماید بدون پرداخت اجرت، برای این مصرف، وجهی مقبول هست، چون زمین ملک مسلمین است، پس بناچار باید برای آن اجرتی پرداخت شود تا در مصالح مسلمین مصرف گردد. و اگر منظور ممانعت از پرداخت سهم مخصوص جائز اراده شده باشد دلیلی بر حرمت چنین ممانعتی وجود ندارد، چون اشتغال ذمه کسی که روی زمین کار می کند به پرداخت اجرت، موجب نمی شود که آن را به جائز بدهد، بلکه ممکن است گفته شود در صورت تمکن، پرداخت آن به جائز جایز نمی باشد، چون او مستحق دریافت آن نیست، پس یا به امام عادل یا نایب خاص یا نایب عام او داده می شود، و در صورت عدم امکان، خود کشاورز، متولی صرف آن در مصالح، از باب امور حسبیه می شود^(۲)، علاوه بر اینکه برخی روایات، ظهور در جواز ممانعت از پرداخت به جائز دارد، مثل صحیحہ زرارة که گوید: «ضریس بن عبدالملک» و برادرش از «هبیره» برنجی را به سیصد هزار خریدند. به او گفتم: وای بر تو - یا لعنت بر تو - برای خمس این مال فکری بنما و آن را برای او (امام جعفر صادق (ع) بفرست و بقیه را نگه دار، ولی او سخن مرا پذیرفت. زرارة گوید: وقتی مال یعنی پول

(۱) مسالک ۱/۱۵۵.

(۲) امور حسبیه، یعنی اموری که شارع مقدس راضی به ترك و بی اعتنائی به آنها نیست و باید برای رضای او در جامعه عملی گردد.

برنج‌ها را برای بنی‌امیه فرستاد، حکومت بنی‌امیه سقوط کرد (و حکومت بنی‌عباس آمد). گوید: جریان آن را برای امام جعفر صادق (ع) عرض کردم حضرت فوراً در جواب فرمود: مال، ملک خود اوست، مال، ملک خود اوست.

به حضرت عرض کردم: او آن را (برای بنی‌امیه) فرستاد، حضرت انگشت خود را به دندان گرفت.^(۱)

روشن است که آنچه را شیخ اعظم بیان نموده با قواعد موافق‌تر است. (چون اجباری در پرداخت خراج به امام جائر نیست.)

و اشکالی نیست در اینکه تکلیفاً تصرف بر جائر حرام بوده و وضعاً ضمان بر او ثابت است، گرچه برای کسی که از جائر می‌گیرد گرفتن و تصرف کردن جایز است.

ممکن است برای عدم ضمان حاکم جائر به دو وجه استدلال نمود: اول اینکه: از روایات چنین استفاده می‌شود که ائمه (ع) به جائر اجازه تصرف در این مال را بعد از اینکه پیراهن خلافت را به تن نمود و آن را غصب کرد به جهت حفظ مصالح مسلمین به نحو ترتیب^(۲) داده باشند.

دوم اینکه: صحت معامله از یک طرف نیازمند صحت از طرف دیگر است، زیرا قابل تصور نیست که معامله واحد از طرفی صحیح باشد و از طرف دیگر فاسد، پس وقتیکه خریدن از جائر صحیح است، فروختن او نیز صحیح است.

البته هر دو وجه قابل مناقشه است، زیرا وجه اول ادعای محض است و دلیلی بر آن نیست. بر وجه دوم نیز ایرادی که وارد است اینکه اجازه امام که خود ولی

(۱) مکاسب ۷۴ (= چاپ دیگر ۲۷۲/۵) و نیز در وسائل ۱۶۱/۱۲ باب ۵۲ از ابواب مایکتسب به حدیث ۲.

(۲) ترتیب، عنوان بحثی است در علم اصول فقه. و مورد آن مترتب بودن امر به موضوع «مهم» در فرض عصیان امر به «اهم» است، که بعضی جایز دانسته و بعضی غیر جایز بلکه غیر معقول. (مقرر)

مال است برای کسانی از شیعه که مال را می گیرند، مستلزم اجازه نسبت به آنچه که از جائز صادر می شود و تصحیح معاملات که انجام می دهند نیست، تا اینکه ضمان از او برداشته شود. در روایات نیز چیزی که دلالت بر آن داشته باشد وجود ندارد. پس اجازه امام برای آن کسان از شیعه که مال را می گیرند نظیر اجازه است نسبت به عقد فضولی که این اجازه مالک مستلزم رفع گناه از تصرف فضولی و غصب و منتقل شدن عوض به او نخواهد بود. و این نکته ای است شایان دقت.

خلاصه بحث:

نتیجه اینکه محتملات در مسئله سه تا است:

اول: اینکه گفته شود: مال خراج بر ملک کسی که از او گرفته شده باقی است، و مع ذلک به گیرنده مال هم اجازه تصرف در آن داده شده، چنانکه ظاهر چیزی که از شیخ حکایت نمودیم همین است.

دوم: اینکه امام (ع) تصرفات و معاملات جائز را اجازه داده، و حکم کرده به اینکه با جائز معامله امام عادل شود و حتی ممانعت از پرداخت اجرت زمین به جائز بعد از اینکه جائز متصدی اجاره آن شده را حرام نموده است.

سوم: اینکه گفته شود: حکم جائز در این مقام (اخذ زکات و مقاسمة) حکم تصرف فضولی است، پس تصرف جائز در مال، حرام است و اگر مال یا قیمت آن را تلف کند ضامن است، نهایت امر اینکه امامی که ولی امر مسلمین است نسبت به شیعیانش تصرفات و معاملات را اجازه داده، پس مال به ملک گیرنده منتقل می شود و لکن به اجازه امام (ع) چنانکه در معاملات فضولی مال با اجازه مالک به مشتری و قیمت مال هم به مالک منتقل می شود، بدون اینکه اجازه مالک، رفع حرمت یا رفع ضمان نسبت به شخصی که تصرف فضولی نموده را اقتضا کند، یا موجب انتقال عوض به او گردد.

از میان این سه احتمال قویترین آنها احتمال سوم است. و این مطلبی است قابل توجه.

محور نهم: [سلطان جائر کیست؟]

آیا حکمی که گذشت به سلطان جائر مخالف مذهب که معتقد است استحقاق گرفتن خراج را دارد اختصاص دارد یا اینکه حکم عمومیت داشته و هر یک از فرمانروایان ستمگر اعم از شیعی و سنی و بلکه کافر را شامل می شود؟

از این جهت که موارد روایات مربوط به سلطان مخالفی است که معتقد است استحقاق واگذاری و گرفتن و دادن را دارد، فقط او را شامل می شود، پس جاهایی که حکمی مخالف قواعد باشد به همان موارد روایات اکتفاء می شود. و این در حقیقت از قبیل وادار نمودن افراد است به آنچه که خود ملزم به آن هستند.

ولی از آن جهت که حرج و ضرر بر شیعه لازم می آید و به دلیل تنقیح مناط قطعی،^(۱) و بلکه اطلاق برخی روایات بنا بر آنچه گفته شده، باید بگوئیم حکم، هر گونه سلطان جائری را شامل می گردد. روایاتی مانند: صحیحہ حلبی از امام جعفر صادق (ع) که فرمود: «اشکالی نیست در اینکه انسان زمین و اهل آن یعنی کشاورزانی که به همراه زمین اجاره داده می شدند را از سلطان اجاره نماید.»^(۲)

(۱) یعنی ما ملاک را می فهمیم فرقی نمی کند که سلطان مثلاً هارون بگوید من شیعه اثنی عشری هستم یا سنی هستم، مذهب مالکی است یا حنفی، بالاخره پادشاهی جائر است، پس ملاک یکی است. (الف - م. جلسه ۳۷۲ درس).

مناطق حکم همان چیزی است که شارع مقدس حکمش را معلق بر آن قرار داده است، و تنقیح مناط عبارت است از بدست آوردن مناط و ملاک قطعی حکم، و اینکه مجتهد حکم واقعه ای را بر واقعه دیگر به جهت یکی بودن ملاک حکم سرایت دهد. حال اگر تنقیح مناط، قطعی باشد نه ظنی فقهای امامیه آن را حجت می دانند زیرا حکم مبتنی بر قطع است و حجیت و اعتبار قطع ذاتی است. البته تنقیح مناط چیزی غیر از قیاس است، متنی این جهت جای بحث دارد که آیا عقل انسان می تواند مناطها و ملاکات احکام و موانع آنها را بگونه قطع ادراک نماید یا خیر به همین جهت برخی معتقدند که تنقیح مناط خود یک نوع قیاس است که نام آن را تغییر داده اند. (مقرر)

(۲) صحیحہ حلبی عن ابی عبدالله (ع): «لا بأس بان يتقبل الرجل الارض و اهلها من السلطان.» تهذیب الاحکام ۲۰۲/۷ کتاب التجارات باب ۱۹ حدیث ۳۴.

در این روایت، سلطان بطور مطلق ذکر شده.

و نیز صحیحۃ ابی بصیر و محمد بن مسلم از امام محمد باقر (ع) که به امام (ع) چنین گفتند: نظر شما درباره این زمینها [اشاره به همان زمینهای خراجیه سواد عراق] که (حکومت آن) را به مزارعه می دهند چیست؟ حضرت فرمود: «هر زمینی را که سلطان به شما داد و چیزی در آن کشت نمودید باید از محصولی که خداوند از زمین برای شما بهره و استفاده میدهد مقداری را که سلطان با شما مقاطعه کرده پرداخت^(۱) نمائید.»

و غیر آن از روایاتی که حکم در آنها بر طبیعت سلطان واقع شده است که به اطلاق آنها تمسک می شود.

به هر حال در مسئله دو قول است: شهید در مسالک گوید:

«روشن است که حکم، مختص به سلطان جائز سنی مذهب است، نظر به اعتقاد او که نزد اهل سنت چنین سلطانی استحقاق گرفتن و دادن زمین را دارد. پس اگر شیعه باشد گرفتن آنچه که از زکات و مقاسمه می گیرد حلال نمی باشد، چون اعتراف به ظالمانه بودن آن دارد، و در چنین صورتی تنها مرجع، نظر حاکم شرعی آنان است. و احتمال دارد که بطور مطلق جایز باشد به جهت اطلاقی که روایت و فتاوا دارد. اما وجه اینکه مقید به سلطان سنی مذهب شده، اصالة المنع است (اصل اینکه تصرف جائز در اراضی خراجیه حکم خلاف قاعده است) مگر آن مصدیقی که دلیل، آنها را از تحت اصل خارج کرده باشد، که دلیل بطور اطمینان، سلطان سنی مذهب را می گیرد، و آنکه از ائمة سؤال شده تنها سلطان سنی مذهب بوده پس بقیه موارد آن در

(۱) صحیحۃ ابی بصیر و محمد بن مسلم عن ابی جعفر (ع) انهما قالاه: هذه الارض التي يزارع اهلها ماتری فیها؟ فقال: «كل ارض دفعها اليك السلطان فما حرثته فیها فعليك مما اخرج الله منها الذي قاطعك عليه. الحدیث. « وسائل ۱۲۹/۶ باب ۷ از ابواب زكاة الغلات حدیث ۱.

تحت اصل باقی می ماند، و اگر دلیلی هم یافت شود که مطلق باشد، قرائن بر این دلالت دارند که مراد سلطان سنی مذهب است به جهت اینکه واقعاً یا در بیشتر موارد در آن زمانها سلطان وقت سنی مذهب بوده است.^(۱)

مرحوم سبزواری در کفایة الاحکام به شهید اعتراض نموده، گوید:

«آنچه از کلام شهید ثانی استفاده می شود که ایشان خواسته اند حکم حلّیت خراج را به خراجی که از سلطان سنی مذهب گرفته می شود اختصاص دهند وجهی برای آن نیست، زیرا روشن است که اجازة ائمة (ع) در حقیقت به این قصد بوده که شیعیان به حقوقی که در بیت المال دارند برسند چون می دانستند که دست یافتن شیعه به حقشان به دلیل ناتوانی و استیلاء سلاطین بر اموال ایشان برای آنان مقدور نمی باشد، چنانکه روایت عبدالله بن سنان از پدرش و روایت ابی بکر حضرمی به این نکته اشاره داشت. و اعتقاد جائز از روی

(۱) مسالک ۱/۱۶۹. اگر مطلق داشته باشیم که در مقام بیان باشد به صرف غلبه نمی شود دست از اطلاق آن برداشت، مثلاً چنانچه فرمودند: الماء يطهر، نمی توان گفت چون اغلب آبها مواد کبریتی ندارد، از آب گرم محلات که مواد کبریتی دارد منصرف است و آن را نمی گیرد، اینجور نیست، و صرف غلبه سبب نمی شود که دست از اطلاق برداریم. بلی اگر انصراف اگر به حدی رسید که مثل قرینه متصله باشد یعنی «قید نگفته» مثل «قید گفته» باشد، در این صورت به اطلاق ضربه می زند و انصراف به غالب سبب می شود که دست از اطلاق برداریم. لکن مشکل بر سر اصل اطلاق است که شرط مهم آن اینست که مولی در مقام بیان هم باشد، تا بتوان به گردن مولی گذاشت که اگر مراد مقید بود و معذک به لفظ مطلق گفته ای، مردم را به بیراهه انداخته ای و مولای حکیم مردم را به بیراهه نمی اندازد، پس چون قید نیآورده ای و در مقام بیان هم بوده ای معلوم می شود مراد مطلق بوده، و حال این روایات چون در مقام تصحیح اصل تقبّل از سلطان است، تنها ذکر لفظ سلطان دلیل بر اطلاق آن نیست تا شما بگوئید ما رابه چاه انداخته ای و این خلاف حکمت است، زیرا بر مقام بیان از این جهت نیست و باید مولی در مقام بیان باشد پس اطلاق داشتن این روایات مشکل است.

(الف - م. جلسه ۳۷۲ درس).

جهل به اینکه گرفتن و دادن خراج نسبت به شیعه برای او رواست در جواز گرفتن خراج مؤثر نیست، زیرا جهل عذر نمی باشد. و اگر اعتقاد به اباحه مؤثر بود بی تردید تأثیر آن در روا بودن اخذ توسط جائر نسبت بخود او سزاوارتر می بود. ^(۱)

روشن است که مراد مرحوم سبزواری از آن دو روایت روایتی است که شیخ به سند صحیح آن را نقل کرده از عبدالله بن سنان از پدرش، گوید: «به امام جعفر صادق (ع) عرض کردم: برای من زمین خراجی است که بابت آن ناراحتم، آیا آنرا رها کنم؟ حضرت مدت کمی ساکت ماندند سپس فرمودند: «هنگامی که قائم ما قیام کند سهم تو از زمین بیش از آن است.» و فرمود: «اگر قائم ما قیام کند برای انسان بیشتر از آنچه اینان واگذار می کنند می باشد.» مانند همین را نیز کلینی روایت کرده است. ^(۲)

و نیز شیخ به سند صحیح از ابی بکر حضرمی روایت کرده که: بر امام جعفر صادق (ع) وارد شدم در حالی که فرزندش اسماعیل نزد حضرت بود، حضرت فرمودند: «چه چیز مانع است از اینکه ابن ابی سمّاک جوانان شیعه را بکار گیرد، آنان کفایت نیاز او را می کنند همان اندازه که دیگر مردم کافی برای نیاز او

(۱) کفایة الاحکام ۷۹.

(۲) رواه الشيخ بسند صحیح عن عبدالله بن سنان عن ابيه قال: «قلت لابی عبدالله (ع): ان لی ارض خراج و قد ضقت بها، أفأدعها؟ قال: فسکت عنی هنيهة ثم قال: «ان قائمنا لو قد قام كان نصيبك من الارض اكثر منها.» و قال: «لو قد قام قائمنا كان للانسان افضل من قطائعهم.» وسائل ۱۱/۱۲۱ باب ۱۷۲ از ابواب جهاد العدو حدیث ۳. ظاهرا این روایت دلالت دارد بر این که اگر از دست حاکم جائر چیزی به دست شما رسید تصرف آن مانع ندارد، و تحلیل مطلق فهمیده نمی شود، یعنی کسی بگوید اینها در زمان غیبت بی صاحب است و کس هر قدر توانست را بگیرد، نه این طور نیست. بلکه اگر بخواهیم عادلانه تقسیم بکنیم ببینیم به هر کس چقدر می رسد و تو مستحق آن و مورد مصرفش باشی، اگر به اندازه حقت به دستت رسیده تصرف در آن مانعی ندارد. (الف - م. جلسه ۳۷۳ درس)

هستند، و او به آنان بدهد آن اندازه که به دیگر مردم می دهد؟» آنگاه حضرت به من فرمودند: «برای چه عطاء خود از بیت المال را رها کردی؟» عرض کردم: از ترس دینم. حضرت فرمود: «چه چیز مانع است از اینکه ابن ابی سَمَّاک عطاء تو را برایت بفرستد؟ آیا نمی داند که برای تو در بیت المال سهمی است؟»^(۱)

و نیز گواه بر همین مضمون است روایت ابراهیم ابن ابی زیاد، گوید: از امام جعفر صادق (ع) از خریدن زمین جزیه سؤال کردم حضرت فرمود: «آن را بخر همانا برای تو حقی بیش از آن است.»^(۲)

و روایت محمد بن مسلم از امام محمد باقر (ع) و ساباطی و زرارة از امام جعفر صادق (ع) که اینان از آن دو امام (ع) درباره خریدن زمین جزیه از دهقانان سؤال کردند حضرت فرمود:

«اگر خریدی، یا زمین از تو گرفته می شود یا خراج آنرا می پردازد عمار ساباطی گوید: آنگاه حضرت به من رو کرد و فرمود: «آن را بخر همانا تو حقی بیش از آن حق داری.»^(۳)

(۱) رواه الشيخ بسند صحيح عن ابی بکر حضرمی قال: دخلت علی ابی عبدالله (ع) و عنده اسماعیل ابنه فقال: «ما يمنع ابن ابی سَمَّاک ان یخرج شباب الشیعه فیکفونه ما یکفیه الناس و یعطیهم ما یعطى الناس؟» ثم قال لی: «لم ترک عطاءک؟» قال: قلت: مخافة علی دینی. قال: «ما منع ابن ابی سَمَّاک ان یبعث الیک بعطائک؟ اما علم ان لک فی بیت المال نصیباً؟» وسائل ۱۲/۱۵۷ باب ۵۱ از ابواب ما یکتسب به حدیث ۶.

(۲) خبر ابراهیم بن ابی زیاد قال: سألت ابا عبدالله (ع) عن الشراء من ارض الجزیه. قال: فقال: «اشترها فان لک من الحق ما هو اکثر من ذلك.» وسائل ۱۱/۱۱۹ باب ۷۱ از ابواب جهاد العدو حدیث ۴.

(۳) خبر محمد بن مسلم عن ابی جعفر (ع) و الساباطی و زرارة عن ابی عبدالله انهم سألوها عن شراء ارض الدهاقین من ارض الجزیه فقال: «انه اذا کان ذلك انتزعت منك او تؤدی عنها ما علیها من الخراج.» قال عمار: ثم اقبل علی فقال: «اشترها، فان لک من الحق ما هو اکثر من ذلك.» وسائل ۱۲/۲۷۴ باب ۲۱ از ابواب عقد البیع و شروطه حدیث ۱.

از این روایات استفاده می شود، کسی که حقی در زکات یا خراج یا مانند آن دارد برای او دریافت حقیش گرچه از دست جائز غاصب باشد جایز است. و چنین است که امام (ع) به سبب ولایتش تصرف جائز و گرفتن و دادن او را نسبت به حق کسی که برای او حقی است و حق او به دست جائز رسیده اجازه داده و تنفیذ نموده است، مخصوصاً وقتیکه صاحب حق از شیعیان آنان باشد و این از جهت تسهیل امر بر شیعه و محبت بر آنان است. و به موجب این اجازه و تنفیذ، جوائز سلطان و زمینها و اموالی که از او گرفته می شود برای خصوص کسانی که مستحق آنها بوده و مورد مصرف آنها شرعاً هستند روا می باشد، اگر چه برای غیر مستحق، حلال نیست.

و شاید علامه در بیع تذکرة اشاره به همین معنی کرده آنجا که گوید:

«آنچه جائز از غلات به اسم مقاسمه و از اموال به اسم خراج از حق زمین، و از چارپایان به اسم زکات می گیرد خریدن و قبول بخشش آن جایز است، و برگرداندن آن به صاحبانش واجب نیست گرچه شناخته شده باشند، چون این مالی است که زارع و صاحب چارپا و زمین، مالک آن نمی باشند، بلکه آن حق خداست که غیر مستحق (جائز) آن را گرفته، پس ذمه صاحب مال بری گشته و خریدن آن هم جایز است.»^(۱)

ممکن است این مورد و امثال آن را اینطور بیان نمود که آنها از امور حسبیه ای است که شارع حکیم به تعطیل شدن و معطل گذاردن آنها راضی نیست، پس وقتیکه انجام و اقامه آنها برای امام و حاکم شرعی و عدول مومنین ممکن نباشد،

(۱) تذکرة ۱/۵۸۳. البته این عبارت علامه قابل خدشه است، برای اینکه درست است کشاورز بدهکار است اما اگر به غیر اهل داده شود او بری الذمه نمی شود، مثل اینکه اجاره خانه ای را من بدهکارم و غیر مالک بیاید از من بزور بگیرد من بری الذمه نمی شوم. اما باید کلام علامه را توجیه کنیم و بگوئیم منظور او این است که تو در عین حال دغدغه نداشته باش که مال کشاورز را به تو داده اند، زیرا حق الله است و امام (ع) تنفیذ کرده و با تنفیذ امام (ع) تصرف اشکال ندارد. (الف - م. جلسه ۳۷۳ درس)

بر پا داشتن آنها از طرف حکام جور و عمال آنان، بلکه هر جائز و فاسقی که متصدی آنها شود صحیح می باشد، می خواهد جائز شیعه باشد یا سنی.

با این بیان همه تصرفات جائز که از وظایف امامت حقه است مانند آنچه که از آنان در حفظ کیان اسلام و حفظ مرزها و دفاع از حریم و حقوق مسلمین و ایجاد امنیت در راهها و احداث مساجد و بیمارستانها و راهها و گسترش معروف و قطع ریشه های فساد و غیر آن واقع می شود، درست می شود. گرچه به جهت پوشیدن لباس خلافت بنا روا و واگذار نکردن آن به اهلش مجازات خواهند شد و بر مردم نیز تلاش در جهت برپائی دولت حقه عاده واجب است، زیرا منافاتی بین این دو وظیفه نیست: پس بر امت تلاش در برگرداندن حکومت به اهلش واجب بوده و بر جائز نیز واگذاری حکومت به اهلش واجب می باشد، و لکن با این همه پس از غصب حکومت و به تن کردن لباس خلافت و قبضه کردن قدرت باز بر حاکم جائز واجب است متصدی امور مهمی که شارع به ترك آنها و سهل انگاری در آنها راضی نیست از باب حسبه بشود، و بر امت نیز اطاعت و کمک به او در این سنخ از امور واجب است تا اینکه دولت حق مستقر شده و اقامه این امور به او واگذار گردد، و این مطلبی است شایان توجه.

اشکالهای وارده بر دلایل تعمیم

با این همه ممکن است در دلیلهایی که برای تعمیم در مسئله بیان شد از چند طریق مناقشه شود:

اولاً: لفظ سلطان که در روایات آمده به سلاطین زمان خود ائمه (ع) از اموی ها و عباسیها که مدعی خلافت بودند، انصراف دارد و الف و لام (السلطان) برای عهد است، و قضایا هم قضایای خارجی است نه حقیقیه، چون اگر چنین نبود لفظ سلطان بر سلطانی که دارای شرایط شرعی است حمل می شد.

ثانیاً: اصلاً ما منکر اطلاق هستیم، چون روایاتی که توهم اطلاق از آن شده

برای بیان حکم دیگری آمده مانند سؤال از جواز داخل نمودن کشاورزان زمین خراجیه در عقد اجاره آن زمینها که در صحیحۃ حلبی آمده، و، سؤال از واگذاری زمین به مبلغی بیش از آنچه از سلطان اجاره نموده، در روایت فیض بن مختار و مانند آن.

ثالثاً: اینکه ادعا شده با حرمت اخذ، ضرر و حرج لازم می آید ممنوع است، چون حرمت اخذ از سلطان جائز، مختص آنجایی است که بطور آشکار دانسته شود که آن مال داده شده، زکات یا خراج است، و همه آنچه که در دست سلطان جائز است چنین نیست، به دلیل احتمال وجود حلال در بین آنچه در دست سلطان است، و مجرد احتمال وجود حلال، در جواز اخذ از سلطان کفایت می کند. و علم اجمالی به وجود حرام پس از اینکه بعضی اطراف آن از محل ابتلاء خارج باشد ضرر نمی زند، همانند اخذ از کسی که حقوق واجبه خود مانند خمس و زکات را پرداخت نمی کند.

رابعاً: اینکه گفته شد با حرمت اخذ از سلطان حرج و ضرر لازم می آید جواب به نقض داده می شود که با امتناع از اخذ دیگر چیزهایی که با ظلم از مردم می گیرند، از قبیل عشور (ده یک) و انواع مالیاتها هم، حرج لازم می آید، پس بناچار باید حکم به جواز اخذ آنها کرد، در حالی که هیچکس چنین چیزی را نگفته است.

خامساً: در دلیل تعمیم مناقشه می شود به آنچه که در کلام شیخ اعظم آمده، از اینکه عنوان مسئله در کلمات فقهاء چیزی است که جائز می گیرد به جهت شبهه مقاسمه یا زکات (یعنی خودش را مستحق اخذ زکات می داند) چنانکه در منتهی آمده، یا به اسم خراج یا مقاسمه چنانکه در غیر منتهی آمده، و چیزی که سلطان جائز شیعه می گیرد به جهت شبهه خراج یا مقاسمه نیست، چون مراد از شبهه خراج و مقاسمه، شبهه استحقاق آن دولت است که در مذهب عامه (اهل سنت) است نه در مذهب شیعه.

بنابر این احتیاط آن است که در هر مورد شک در حلیت و جواز شد رجوع به حاکم شرعی شود و از او اجازه گرفته شود.

محور دهم: [نقش اجازه امام در زمینهایی که با شمشیر فتح شده] به استدلال به روایاتی که در مورد زمین سواد (سرزمین عراق) وارد شده که برای مسلمانان است اشکال شود، به این که زمین سواد عراق به دستور و اجازه امام فتح نشده و مشهور هم بین فقهاء شیعه، بلکه به اجماع آنان: آنچه که جنگجویان بدون اجازه امام به غنیمت می گیرند از انفال بوده و بطور خاص برای امام می باشد. (نه برای عموم مسلمانان) و گواه بر آن است مرسله و راق از شخصی که نام او را برده به نقل از امام جعفر صادق (ع) که فرمود: «اگر گروهی بدون اجازه امام جنگ کنند و مال بدست آورند، همه غنیمت برای امام است، و وقتی که به دستور امام جنگ نمایند و غنیمت بدست آورند فقط خمس آن مال امام است.»^(۱) و قبلاً سخن شیخ طوسی از کتاب مبسوط گذشت که فرمود:

«بنابر روایتی که فقهاء شیعه نقل کرده اند معصوم (ع) فرموده: «هر لشکر و گروهی که بدون فرمان امام جنگ نمایند و غنیمت بدست آورند، غنیمت مخصوص امام است» این زمینها و غیر آن از زمینهایی که بعد از پیامبر اکرم (ص) فتح شده. به جز آن مقدار که در زمان امیرالمومنین (ع) فتح شد اگر چیزی از آنها سالم مانده باشد مخصوص امام است.»^(۲)

بنابر این لازم است روایات وارد شده در مورد زمین سواد (که آنها مال مسلمین است) بناچار حمل بر تقیه شود.

(۱) مرسل الوراق عن رجل سمّاه عن ابي عبدالله (ع) قال: «اذا غزا قوم بغیر اذن الامام فغنموا كانت الغنیمة كلها للامام، و اذا غزوا بامر الامام فغنم كان للامام الخمس.» وسائل ۳۶۹/۶ باب ۱ از ابواب الانفال و ما یختص بالامام حدیث ۱۶.

(۲) مبسوط ۳۴/۲. «ان کلّ عسکر او فرقة غزت بغیر امر الامام فغنمت یكون الغنیمة للامام خاصة»

از این اشکال پاسخ داده می شود به اینکه اولاً: آنچه از مرسله و راق به ذهن پیشی می گیرد خصوص غنیمتی است که خمس آن داده می شود و بعد تقسیم می گردد، پس شامل زمینهایی که خمس نداشته و تقسیم نمیشود، نمی گردد چنانکه قبلاً گذشت.

ثانیاً: به اینکه عمر در باره زمین سواد با امیرالمومنین (ع) مشورت کرد. ودلالت بر آن دارد عمل عمار یاسر^(۱)، چون عمار از خواص اصحاب حضرت (ع) بود و از او عملی صادر نمی شد مگر به فرمان امیرالمومنین (ع). مگر اینکه گفته شود: مجرد رضایت و اجازه امام در اینکه این زمینها برای مسلمانان باشد کافی نیست، بلکه معتبر این است که جنگ به فرمان امام و زیر نظر فرماندهی باشد که امام منصوب فرموده.

مرحوم سبزواری در کفایة الاحکام بعد از اینکه مرسله و راق را ضعیف شمرده چنین می گوید:

« بنا بر این اگر مرسله صحیح هم باشد ضرری نمی زند، به دلیل اینکه پیروزیهایی که در زمان عمر واقع شده بود با اجازه امیرالمومنین (ع) بود، چون عمر با صحابه مخصوصاً امیرالمومنین (ع) در امور جنگها و غیر آن مشورت می کرد، و این امور مگر با نظر امیرالمومنین (ع) صورت نمی گرفت و پیامبر (ص) نیز این پیروزیها و غلبه مسلمین بر ایران و روم را به آنحضرت خبر داده بود. از طرفی در آن زمان سلمان حکومت مدائن را قبول کرد، عمار نیز فرماندهی سپاه را، و با توجه به روایاتی که در شان این دو رسیده است (یعنی ارتباط نزدیک این دو نفر با امیرالمومنین (ع)) همه

(۱) اینکه در تاریخ دارد که خلیفه دوم عمار یاسر را بعنوان استاندار کوفه و عثمان بن حنیف را به عنوان کارگزار خود در جاهایی گماشت با اینکه اینها از اصحاب خاص امیرالمومنین (ع) بوده اند معلوم می شود که این برنامه ها بدون نظر امیرالمومنین (ع) انجام نمی گرفته است. (الف - م جلسه ۳۷۵ درس)

اینهاقرینه ای است بر آنچه که ما بیان کردیم . (که آنحضرت جنگ را تنفید و تأیید کرده اند)

علاوه بر آن در مورد سرزمین سواد که مال عموم مسلمانان است روایت صریح داریم چنانچه یاد آور شدیم .

شیخ نیز از محمدبن مسلم در حدیث صحیح به نقل از امام محمد باقر (ع) روایت کرده که گوید: از حضرت از سیره امام امیرالمومنین (ع) در باره زمینهایی که بعد از رسول خدا(ص) فتح شد سؤال کردم، حضرت فرمود: امیرالمومنین (ع) در باره زمینهای اهل عراق به طریقه ای عمل کرد که آن سیره برای دیگر زمینها لگو خواهد بود.^(۱)

صاحب جواهر بعد از نقل کلام کفایه در جواهر می گوید:

«و صدوق بطور مرسل روایت کرده که عمر در باره این زمینها با امیرالمومنین (ع) مشورت کرد، حضرت فرمودند: «تقسیم آنها را رها کن تا پشتوانهائی برای آینده مسلمانان باشد.»

از برخی تواریخ نقل شده که وقتی عمر دید که در بیشتر سفرها و اوقات شکست متوجه لشکر اسلام می شود از امیرالمومنین (ع) تقاضا کرد تا امام حسن (ع) را به جنگ بفرستد حضرت هم خواسته او را پاسخ مثبت داد و امام حسن (ع) را فرستاد. و نقل شده که امام حسن (ع) به هنگام رفتن، به شهر ری و شهریار وارد شد و در هنگام بازگشت به قم وارد شد، و از آنجا به کهنک و اردستان و قُهبان و اصفهان رفته و در مسجد جامع عتیق اصفهان نماز خواند، و در حمامی که متصل به مسجد بود غسل نمود، آنگاه

(۱) کفایة الاحکام / ۷۹. روی الشیخ عن محمد بن مسلم فی الصحیح عن ابی جعفر (ع) قال:

سألته عن سیرة الامام (ع) فی الارض التي فتحت بعد رسول الله (ص) فقال: ان امیرالمومنین (ع) قد سار فی اهل العراق بسیرة، فهم امام للسائر الارضین. «روایت در وسائل ۱۱/۱۱۷ باب ۶۹ از ابواب جهاد العدو حدیث ۲.

به اُنبان (یکی از محله های اصفهان) رفته و در مسجد آن محل نماز خواند. البته با توجه به اینکه اینها سند معتبری ندارد نمی توان به آن استدلال نمود هر چند تمام یا بعضی از آنچه نقل شده، محتمل است، ولی صدور اذن حضرت، قطعی است. لکن ممکن است گفته شود، اینکه در نصوص معتبر سابق، حکم شده که این زمینها مال مسلمانان است با توجه به اینکه روشن بوده که این زمینها نیاز به اذن امام دارد، خود دلیل بر این است که چنین اجازه ای از سوی امام (ع) صادر شده است. و شاید این نظر که ائمه (ع) اجازه داده انداز حمل آن روایات بر تقیه شایسته تر باشد مخصوصاً با شناخته شده نبودن این فتوی^(۱) در نزد اهل سنت، فقط از مالک حکایت شده که می گفت به صرف فتح شدن، وقف بر مسلمین می شود و این نظر مالک هم فراگیر نبوده تا اینکه از او تقیه شود، خصوصاً با مخالفت شافعی و ابوحنیفه با آن.^(۲)

البته نظر حق و صحیح همان است که صاحب جواهر در آخر کلام خود، بیان نمود.^(۳)

و گواه بر همین مطلب است آنچه که صدوق در ابواب السبعة کتاب خصال به سند خویش از امام محمد باقر (ع) روایت کرده که حضرت در حدیث طولانی فرمود: امیرالمومنین (ع) هنگام بازگشت از نهر روان برای یکی از سران یهود

(۱) این فتوی که اراضی مفتوحة عنوة مال مسلمانان باشد بین عامه معروف نبوده چون آنها قائل به تخییر بودند، یعنی امام مخیر است می خواهد تقسیم کند و می خواهد بگذارد برای مسلمانان باشد. (الف - م. جلسه ۳۷۵ درس).

(۲) جواهر ۱۶۱/۲۱.

(۳) یعنی اینکه صاحب جواهر فرمود: حمل بر تقیه غلط است، و فرمود، روایات «للمسلمین» را اخذ می کنیم و می گوئیم اذن نمی خواهد، اگر بر فرض، اذن هم می خواسته معلوم می شود اذن بوده، چون از این همه روایات صحیح نمی شود دست برداشت. (الف - م. جلسه ۳۷۵ درس)

فرمود: «همانا خداوند عزوجل در حیات انبیاء، اوصیاء را در هفت موطن امتحان می کند... آنگاه بعد از وفات انبیاء در هفت موطن دیگر اوصیاء را امتحان می کند. تا اینکه حضرت فرمود: و امام موطن چهارم - ای برادر یهودی - همانا آنکه پس از دوستش زمام امور را به دست گرفت (یعنی عمر بعد از ابوبکر) پیوسته در جاهای مختلف با من مشورت می کرد، و طبق نظر من حکم می داد و در امور مشکل از من نظرخواهی می کرد و با نظر من آنها را انجام می داد، هیچکس را من و اصحابم نمی شناسیم که در آن امور از او نظرخواهی کرده باشد غیر از من»^(۱).

روشن است که کلمه «الامور - کارها» در این روایت عام است و کارهایی مثل خروج به طرف کفار و دعوت آنان به اسلام را هم شامل می شود، تنها اشکال، در سند حدیث است، مگر اینکه گفته شود اعتماد شیخ صدوق بر حدیث، ضعف آن را جبران می کند.

اما آنچه موضوع را آسان می کند همان است که قبلاً گفتیم که تفاوت اساسی بین اینکه زمین مال امام بعنوان امام باشد یا مال مسلمین بعنوان اینکه مسلمانند باشد، نیست، چون هر دو را امام واگذار می کند و در آمد آنها را در مصالح مسلمین و رفع احتیاجات آنان مصرف می نماید. بله نسبت به «غنائیم منقول» بین آنجا که اجازه امام وجود دارد و آنجا که ندارد، تفاوت هست چون آنچه با اجازه امام به غنیمت گرفته شده مازاد از مقداری که در احتیاجات مصرف

(۱) رواه الصدوق فی الابواب السبعة من الخصال بسنده عن ابی جعفر (ع) فی حدیث طویل یذکر فیہ ان علیاً (ع) قال لراس الیهود عند منصرفه عن النہروان: «ان الله - عزوجل - یمتحن الاوصیاء فی حیاة الانبیاء فی سبعة موطن... ثم یمتحن الاوصیاء بعد وفاة الانبیاء فی سبعة موطن - الی ان قال - : « و اما الرابعة یاخا الیهود، فان القائم بعد صاحبه (یعنی عمر بعد ابوبکر) کان یشاورنی فی موارد الامور فیصدرها عن امری و ینظرنی فی غوامضها فیمضها عن رایی، لا اعلم احداً و لا یعلمه اصحابی ینظره فی ذالک غیری. » خصال / ۳۶۵ و ۳۷۴ (جزء ۲) باب السبعة حدیث ۵۸.

شده و مازاد از خمس، بین جنگجویان تقسیم می شود، بر خلاف آنچه که بدون اجازه امام به غنیمت گرفته شده (که همه آن در اختیار امام مسلمانان است) و قبلاً گذشت که احتمال دارد موضوع در مرسله و راق فقط منقولات باشد، که در آن صورت، حکم اصلاً شامل اراضی نمی شود، و این نکته ای است شایان توجه.

محور یازدهم: [شرائط خراجی بودن زمین]

از آنچه تا اینجا بیان گردید روشن شد که خراجیه بودن زمین و اینکه مال همه مسلمانان بعنوان اینکه مسلمانند باشد، به سه امر توقف دارد: اول، اینکه زمین با جنگ فتح شده باشد یا اینکه به عنوان مسلمانان صلح شده باشد. دوم اینکه: در حال فتح، آباد باشد. سوم اینکه: بنا بر آنچه نظر مشهور فقهاست فتح با اجازه امام باشد و بر این مسئله به مرسله و راق استدلال شده که بیان آن در مبحث انفال خواهد آمد. و روشن است که اثبات این امور سه گانه با گذشت زمان و تغییر یافتن حالات جوامع و دگرگونی سرزمینها بی نهایت مشکل است.

شیخ اعظم (انصاری) - قدس سره - در مکاسب می گوید:

«مفتوحة عنوة بودن زمین به شیاعی^(۱) که موجب علم باشد ثابت می گردد و به شهادت دو عادل، و به شیاعی که فایده گمان نزدیک به علم را بدهد، بنا بر اینکه چنین گمانی در هر چه که اقامه بینه (دوشاهد) بر آن مشکل است کافی باشد، مثل اثبات قرابت و وقف بودن مال موقوفه و ملکیت مطلق ملکی، و اما اثبات این امور به غیر از این راهها از دیگر راههای ظنی همچون تکیه بر

(۱) شیاع: خبر دادن گروهی به چیزی است که بطور عادی توطئه و سازش آنان با یکدیگر انگیزه جمع شدن نشان در دادن آن خبر نبوده است و از سخن آنان علم به مضمون خبر پیدا شود. شیاع در مسائل فقهی تنها افتادن خبر بر سر زبانها نظیر شایعات زیادی که در جامعه می بینیم و هیچ پایه و اساسی ندارد نیست، بلکه مقصود از شیاع، شیوع معنی و حکم و تصدیق نسبت حکمیّه از طرف مخبرین است، مانند اینکه تصدیق کنند که زید پسر عمرو یا فلان زمین برای زید یا فلان مکان وقف است و مانند آن (مقرر)

سخن مورخینی که به آنها اعتماد است محل اشکال است، چون اصل در زمین عدم مفتوحة عنوة بودن و عدم مالکیت مسلمانان نسبت به آن است. بله اصل عدم مالکیت غیر مسلمانان نیز وجود دارد، پس اگر زمین به سبب تعارض این دو اصل، جزء انفال محسوب شد و در حکم هم آن را به زمین خراج ملحق کردیم که حرفی نیست، و الا قاعده اقتضاء حرام بودن استفاده از زمینی که با زور از کشاورزان گرفته شده است را دارد. و اما بر کشاورزان واجب است که به حاکم شرع مراجعه نموده و حاکم شرع هم در رابطه با زمین طبق آنچه که قواعد در نزد او اقتضاء می کند با آنان عمل نماید، از این جهت که زمین یا مال امام (ع) است (چون مال الربّ له است) یا مجهول المالک است یا غیر آن است.^(۱)

شهید در مسالک گوید:

«مفتوحة عنوة بودن زمین به چند چیز ثابت می شود، یکی با نقل کسی که اطمینان به نقل او هست، دیگر با مشهور بودن آن بین مورّخین. و از جمله زمینهایی را که مفتوحة عنوة شمرده اند زمین مکه مشرفه و سواد عراق و سرزمین خراسان و شام است و برخی از فقهاء شیعه از جمله دلیلهایی که بر آن قرار داده اند مسئله وضع مالیات بر آن زمینها از طرف حاکم است، گرچه حاکم جائز باشد، و دیگر گرفتن مقاسمة از حاصل آن زمینها است، به سبب عمل کردن به «اصالة الصحة» در تصرفات مسلمین (۲) و از دلیلهای دیگر مفتوحة عنوة بودن زمین، آباد بودن زمین هنگام فتح است که به سبب

(۱) مکاسب / ۷۷ (= چاپ دیگر ۵/ ۳۳۷).

(۲) بناء عقلاء و سيرة عملی مسلمین بر این است که فعلی که از فرد مسلمان صادر می شود در صورت شک در صحت یا فساد آن، حکم به صحت آن می کنند، و فرقی نمی کند آن عمل عبادت یا معامله یا عقد یا ایقاع و یا غیر آن باشد، بنا بر این اگر زمین های مورد خراج، مفتوحة عنوة نباشد قهراً عقد خراج و مقاسمه باطل است ولی طبق اصل صحت، حکم می شود که این زمین ها مفتوحة عنوة بوده است. (مقرر)

قرائنی حاصل می شود که ظن نزدیک به علم را فائده می دهد، مثل قدیمی بودن شهر و اینکه مشهور است که در گذشته پیش از فتح، شهر بوده، و مثل اینکه آن زمین از زمینهایی باشد که قرائن بیان شده حکم بر بکار گرفته شدن زمین در هنگام فتح را داشته باشد مثل نزدیکی آن به شهر و نبود مانع در جهت استفاده از آن و مانند آن از دیگر قرائنی که جز با اماراتی که مفید علم است یا چیزی که نزدیک به علم باشد، ثابت نمی شود که مفتوحة عنوة بوده است.^(۱)

اشاره به چند نکته

در اینجا چند نکته و اشکال وجود دارد که سزاوار است به آنها اشاره شود:

اول: در کلام شیخ انصاری (ره) آمده بود که «مفتوحة عنوة» بودن زمین به شهادت دو عادل ثابت می شود، ممکن است بر آن اشکال شود به اینکه این دو اگر شهادت بر شنیدن از شاهد قبل از خود بدهند، و شاهد سابق نیز بر شنیدن از سابق تر از خود بدهد و همینطور ادامه داشته باشد تا زمان واقعه، در این صورت در حجیت چنین شهادتی هیچ اشکالی نیست، ولیکن تحقق نیافتن چنین شهادتی قطعی است و اما شهادتی که مستند به کتابهای تاریخ باشد یا به آنچه که بر سر زبانها یا غیر آن از دیگر راههای ظنی باشد، اعتماد بر چنین شهادتی با توجه به اینکه به مستندات آن اعتمادی نیست، مشکل است.

در نتیجه شهادت وقتی اعتبار دارد که از روی حس باشد نه از روی حدس و اجتهاد.

دوم: ممکن است گفته شود: مشهور شدن چیزی بین مورخین اگر مفید علم باشد اشکالی در حجیت آن نیست، ولیکن با اختلاف زیادی که بین مورخین است و اینکه زمان آنان نسبت به زمان وقوع حوادث عقب تر بوده و همچنین متکی بودن بیشتر نظریات آنان بر حدسیات و نقلیات ضعیف، لذا تحقق چنین علمی جداً بعید

به نظر می آید، و اما اگر مشهور شدن بین مورّخین فقط سبب ایجاد گمان شود، در آن صورت دلیلی بر حجّیت آن نیست.

از سوی دیگر ممکن است برای حجّیت سخن مورخ به دو دلیل استناد نمود:

اول: اینکه گفته مورّخ دقیق و مورد اعتماد نظیر گفته لغوی در لغت و طبیب در طبابت و صنعتگر در کارش می باشد، و سیره عقلاء در همه زمانها حتی در زمان ائمه (ع) بر این مستقر بوده که در هر فن و حرفه ای گفته اهل خبره آن فن را اخذ می کرده اند. و در این زمینه از ائمه (ع) هم منعی نرسیده است.

دوم: اینکه در این سنخ از موضوعات شرعی که ابتلاء به آنها زیاد بوده و بدست آوردن علم در آنها مشکل است و سهل انگاری در آنها هم بطور کلی جایز نمی باشد، چاره ای جز عمل به ظن نیست، و الا تعطیل احکام لازم می آید، و به این گونه موارد انسداد صغیر اطلاق می شود.^(۱)

(۱) بنا بر آنچه که برخی از علمای اصول مطرح کرده اند، پس از عصر وحی اصولاً دستیابی به احکام واقعی شرعی (برای بسیاری از حوادث واقعه) به گونه قطع و یقین میسر نیست، چون استنباط احکام مبتنی بر اجتهاد و مطالعه ادله است و هر حکمی که استنباط شود، به هر حال ظنی است، یا به دلیل ظنی بودن دلیل حکم، و یا به دلیل ظنی بودن استنباط و برداشت مجتهد از ادله احکام و این امر در نهایت به حجّیت مطلق ظن می انجامد که این را انسداد می گویند، و برای این انسداد مقدماتی قائلند که عبارت است از ۱- علم اجمالی به وجود تکالیفی از ناحیه شرع برای انسان. ۲- بسته بودن راه علم تفصیلی به بسیاری از تکالیف و نیز بسته بودن راه علمی.

۳- یقین به اینکه شارع همه آن تکالیف را از ما خواسته است و نمی توان از آنها چشم پوشید چون مستلزم خروج از دین است. ۴- عدم وجوب احتیاط در اطراف علم اجمالی، چون انجام همه مظنونات الوجوب و ترك همه مظنونات الحرمة مستلزم عسرو حرج و اختلال نظام بوده و یا اصلاً امکان احتیاط در بعضی موارد وجود ندارد مانند موارد دوران بین وجوب و حرمت. ۵- امر دائر است بین رجوع به ظن که طرف راجح است و بین رجوع به وهم که طرف مرجوح است و روشن است که تقدیم مرجوح بر راجح عقلاً قبیح است، پس اخذ به ظن تعیین پیدا می کند.

و بیان انسداد صغیر این است که مابطور اجمال می دانیم که در این سنخ از موضوعات شرعی تکالیفی وجود دارد و سهل انگاری در آنها جایز نیست. باب علم هم در بیشتر آنها بسته است، عمل به احتیاط هم در اکثر آنها ممکن نیست، چون یا امر دائر است بین دو حکم مخالف یکدیگر یا سبب اختلال در نظام می شود یا عمل به احتیاط به طور قطع، کاری است مرجوح به دلیل مخالفت آن با سهولت قوانین اسلام. و مقدم داشتن مرجوح بر راجح از نظر عقل قبیح است، پس در این صورت عمل به ظن در برابر عمل به وهم و خیال تعیین می یابد.

از کفایة سبزواری بر می آید که ایشان به دلیل انسداد صغیر، بر ظن اعتماد نموده و چنین می گوید:

« گاهی از تواریخ معتبر برای انسان ظن حاصل می شود و آن وقتی است که صاحب کتاب بین مردم به صحت نقل و اعتماد بر کتابش و عمل به سخنانش شهرت پیدا کرده باشد مثل ابن جریر طبری، و صاحب مغازی: و اقدی و بلاذری و مدائنی و ابن اثیر و مسعودی و امثال آنان. و گاهی هم این ظن (یعنی ظن به مفتوحة عنوة بودن) از استمرار خراجی که سلاطین از مردم می گیرند و یا مسلمین از سلاطین اخذ می کنند بدست می آید، زیرا روشن است که وقتی گرفتن خراج از آن شهر، در همه زمانهایی که علم به آن داریم ادامه داشته باشد، این دیگر چیزی نیست که بعد از سلاطین ستمگر حادث شده باشد، بلکه امری است که از صدر اول استمرار داشته بدون هیچ رد و انکاری، و بعلاوه اگر امر حادثی بود روشن است که در کتب تاریخ و اخبار نقل می شد به دلیل توجهی که اهل تاریخ به بیان امثال این حوادث نوپدید دارند. و شاهد

انسداد نیز بر دو قسم است، انسداد صغیر و انسداد کبیر، انسداد صغیر آن است که باب علم فقط نسبت به سنت بسته بوده و در دیگر طرق راه کسب اطلاع باز است، انسداد کبیر آن است که باب علم در جمیع احکام چه از جهت سنت و چه غیر آن بسته باشد. (مقرر)

بر آن اين است که مردم بطور مستمر خراج را از سلاطين مي گرفتند، و ظاهر اين است که کارهاي مسلمانان تا وقتي خلاف آن دانسته نشده بر وجه صحيح و مشروع جريان دارد.^(۱)

بايد گفت ثابت کردن حجيت براي مطلق ظن ممنوع است، مخصوصاً وقتي که در برابر آن دليل معتبري باشد مثل وجود مال در دست فرد (يد) که اقتضاي ملکيت دارد. يا مورد تصرف در ملک همانند تصرف صاحبان ملک در اموالشان. بله، وقتي گمان به حد و ثوق و سکون نفس برسد بطوري که عقلاء اعتنائي به احتمال خلاف آن نکنند حجّت است و علم عادي شمرده مي شود. و چنين علمي با نقل زياد مورخين، بلکه از نقل يک مورخ هم در وقتي که مورد اعتماد و دقيق باشد زياد بدست مي آيد. و بناء عقلاء در امور مختلف زندگي بر عمل به وثوق و سکون نفس است و هرگز به تحصيل علم بصورت صد در صد ملتزم نيستند و شک در چنين حقيقتي يک نوع و سواس شمرده مي شود.

واما اينکه گفته شد در هرفني سيره عقلاء بر عمل به قول اهل خبره است، اگر مراد از آن تعبد عقلاء به آن در مقام عمل باشد گرچه اطميناني هم به راستي آن براي شان حاصل نشود، نظير آنچه که ما در حجيت بينه از نظر شرع ملتزم به آن هستيم، چنين چيزي مورد قبول نيست، چون روشن است که چيزي بنام حجيت تعبدية نزد عقلاء بعنوان اينکه عقلاء هستند وجود ندارد. و حجيت بينه هم از نظر شرع به وسيله رواياتي که بر آن دلالت دارد تعبداً ثابت شده است. و اگر مراد از عمل به قول اهل خبره اين است که عقلاء بعد از اينکه براي شان اطمينان به قول اهل خبره پيدا شد به آن عمل مي کنند چنانکه غالباً هم چنين است، اين همان چيزي است که قبلاً به آن اشاره کرديم که در نزد آنان بعنوان علم عادي مي باشد. مثلاً وقتي که شخصي به طبيب مراجعه مي کند و براي او اطمينان و سکون نفس نسبت به نظر و تشخيص طبيب حاصل مي شود به دستور او عمل مي کند، والا اگر

(۱) كفاية الاحكام / ۷۹.

اطمینان حاصل نکند به طبیب دیگر یا شورای پزشکی مراجعه می نماید مگر اینکه به امید بهبودی و بطور احتیاطی به نظر طبیب عمل نماید، آن هم در وقتی که از ناحیه او مطمئن از ضرر و خطر باشد.

و اگر فرض شد که نسبت به آنچه که نزد عقلاء هست تعبد وجود داشته باشد و اخذ به سیره آنان هم جایز باشد، پس واجب است سیره در خصوص هر چیزی به زمان ائمه (ع) برسد تا کاشف از امضاء آنان نسبت به آن چیز مخصوص باشد. و روشن است که در آن زمان استقرار سیره بر عمل به قول لغوی یا مورخ به ثبوت نرسیده است. و تحقق سیره در برخی کارها در زمان ائمه (ع) برای اثبات حجیت آنچه در زمان آنان سیره بر آن مستقر نبوده کفایت نمی کند. و این نکته ای است شایان دقت.

سوّم: و اما اینکه گفته شد «با قراردادن خراج بر زمین از طرف سلطان جائز و گرفته شدن آن، اثبات خراجیه بودن زمین اثبات می شود، از باب حمل به صحّت نمودن تصرف مسلم» چنین مطلبی اشکال دارد چون اگر منظور از «فعل مسلم» تصرف جائز بصورت گرفتن خراج مراد باشد، شکی نیست که تصرف و اخذ او حرام است، گرچه خراجیه بودن زمین هم معلوم باشد، بنابراین عقد جائز و عقد عمّال او با علم به عدم ولایتش بر زمین، اعتباری ندارد پس چگونه می تواند فعل او صحیح باشد؟! و این ادعا^(۱) که گرفتن خراج از زمین خراجیه از طرف سلطان فسادش کمتر است از تصرفی که در ملک مردم می کند، مورد قبول نیست چون اولاً: بین این دو مورد فرقی وجود ندارد، زیرا مناط حرمت در هر دو مورد یکی است و آن گرفتن مال غیر بدون استحقاق است. و اشتغال ذمه

(۱) اگر بگوئید می دانیم حرام است، اما این تصرفی که جائز در اراضی خراجیه می کند حرمتش کمتر است از آن تصرفی که در ملک طلق مردم می کند. حالا که نمی دانیم این زمین خراجیه است یا غیر خراجیه اینجا بر اینکه خراجیه است حمل کنیم تا اقل حرمتاً و اقل فساداً باشد. (الف - م. جلسه ۳۷۷ درس)

خراج دهندگان حرمت را نسبت به گیرنده - غیر صالح - سبک نمی کند.
 ثانیاً: دلیلی وجود ندارد بر اینکه حمل فاسد بر فساد کمتر درجایی که عنوان فساد متعدد نیست لازم باشد (اما آنجا که عنوان متعدد است ممکن است چنین حملی لازم باشد) مثل وقتیکه امر دائر است بین اینکه زنا به اکراه زن صورت گرفته باشد یا به رضایت او، چون ظلم و اکراه زن، خود حرام دیگری است غیر از زنا.
 علاوه بر اینکه حمل فعل مسلمان بر صحت آنجایی است که احتمال اهتمام فاعل به موازین شرعیة داده شود، و اما وقتیکه از سرشت و سیرت فاعل معلوم شد، که او مگر آنچه را که میل نفسانی او طلب کند اراده نمی کند در آن صورت حمل بر صحت مشکل است

و اگر مراد از فعل مسلمان، تصرف مسلمین در آنچه که از جائر بعنوان خراج زمین می گیرند باشد اگر بدانیم آنان هم مانند ما نسبت به حال این زمینها جاهل بوده اند عملشان نمی تواند مورد توجه باشد.

چه بسا ممکن است گفته شود: جائری که خود را ولی امر مسلمین می داند، در صورتی که بر زمین مالیات بعنوان خراج قرار دهد با این عمل او در حقیقت زمین در تحت ید مسلمین واقع می شود، و همین خود اماره ملکیت است، نظیر آنجایی که ملک وقف شده عملاً بعنوان وقف مورد تصرف واقع شود اگرچه متصدی وقف متولی شرعی آن نباشد.

اشکال این گفته روشن است، زیرا چیزی که در خارج محقق و موجود است دست غاصبانه است و اثبات ملکیت بوسیله دست غاصبانه برای عنوان «ولایت بر مسلمین» که بخود نسبت می دهد محل اشکال است، و این نکته ای است شایان دقت.

چهارم: اما آنچه که شهید بیان فرمود که سواد عراق و شهرهای خراسان و شام از زمینهای مفتوحه عنوة می باشد، مرحوم سبزواری در کفایة نسبت به آن مناقشه کرده و مطلبی را از برخی تواریخ حکایت نموده که فشرده آن چنین است:

«حیره که نزدیک کوفه است از روی صلح فتح شده، ونیشابور و بلخ و هرات و فوسخ (کاشمر) و توابع آن از شهرهای خراسان بعضی از روی صلح فتح شده و برخی مفتوحة عنوة است، پس حال شهرهای خراسان مختلف است؛ شهرهای شام هم چنین است، نقل شده که حلب و حماة و حمص و طرابلس از روی صلح فتح گردیده و اهل طبرستان (مازندران) با اهل اسلام مصالحه نمودند، و آذربایجان با صلح فتح گردیده و اهل اصفهان امان نامه به امضاء رساندند وری با جنگ فتح شد...»^(۱)

البته باید یاد آور شد که بیشتر بلاد اسلام با جنگ فتح شده است از آن جمله است مکه مکرمه - چنانچه پیش از این گفتیم - سواد عراق و بیشتر شهرهای شام و ایران و بلاد سند و شمال آفریقا و مصر و بلاد اندلس و مانند آن و تحقیق در کیفیت و حال این شهرها نیازمند تتبع زیاد بوده که با وضع این کتاب تناسب ندارد، به کتب مربوطه مراجعه فرمائید.

در متن عبارت کفایة سبزواری کلمه «فوسخ» آمده بود در جواهر: «قوسخ» است و در حاشیه مکاسب مرحوم سید محمد کاظم یزدی «ترشیخ»^(۲) است و شاید صحیح تر همین باشد که سید فرموده و مراد از آن «کاشمر» فعلی است (شهری در قسمت شرق ایران که اکنون جزو استان خراسان است).

پنجم: اما راجع به آنچه که مرحوم شیخ اعظم (انصاری ره) درباره «اصالة عدم تملک» (استصحاب عدم ملکیت مسلمین و غیر آنان بر زمین) بیان نموده چنین گوئیم: که اگر شک در اصل تملک زمین باشد، با اصل عدم تملک، چنین زمینی در زمینهای بدون صاحب قرار می گیرد و هر زمینی بدون صاحب از انفال شمرده می شود، چنانکه در روایت ابی بصیر به نقل از امام محمد باقر (ع) که در مستدرک از کتاب عاصم بن حمید روایت شده آمده که زمین بدون صاحب

(۱) کفایة الاحکام / ۷۶.

(۲) جواهر ۱۶۷/۲۱ و حاشیه مکاسب / ۵۳.

از انفال است. ^(۱)

اما اگر اجمالاً به ملک درآمدن زمین معلوم باشد، ولی شک در این باشد که آیا مال عموم مسلمانان است یا مال اشخاصی به خصوص؟، اینجا این دو اصل با یکدیگر تعارض می کنند، در آن صورت زمین از مصدیق مجهول المالک می گردد، و مصرف آن هم این است که صدقه داده شود و اختیار آن بدست امام است؛ و اگر مراد از صدقه دادن در مال مجهول المالک معنای عام صدقه باشد بطوری که شامل خرج کردن در مصارف هشتگانه ای که از جمله آنها راههای خیر (مصالح عمومی) است، دیگر اشکالی باقی نمی ماند، زیرا خرج کردن در مصالح عمومی خرج در مصرف مشترک است، ولی اگر چنین چیزی مراد نباشد احتیاط آن است که به فقیری داده شود که اقدام به برپائی بعضی از مصالح عمومی می نماید.

و بنا بر صحیحۀ کابلی و غیر آن چنانکه خواهد آمد، امام می تواند انفال را واگذار نموده و بر آن نیز مالیات قرار دهد.

و شاید از ادله ای که بر امضاء اعمال جائز از جانب ائمة (ع) نسبت به شیعیانی که مبتلی به اینگونه حکومتها هستند و نیز اینکه ائمة (ع) اجازه داده اند که در این سنخ امور با سلطان جائز معامله امام عادل بشود، بتوان استفاده نمود خراجی را که سلاطین جور از بابت این زمینها به شیعه می دهند درست باشد چنانچه به آنان اجازه تصرف در خراج و مقاسمه و زکات را داده اند. و این نکته ای است شایان توجه.

ششم: در مکاسب شیخ اعظم آمده است:

«به همان دلایل که «مفتوحة عنوة» بودن زمین ثابت می شود، محیة بودن زمین به هنگام فتح هم ثابت می شود. و با شک در محیة بودن زمین، اصل، عدم آن است گرچه الآن آن را محیة یافته باشیم؛ به دلیل «اصل عدم حیات

(۱) مستدرک الوسائل ۱/ ۵۵۳ باب ۱ از ابواب انفال حدیث ۱.

در هنگام فتح» بنابراین مسئله بیشتر زمینهای محیایة بلاد مفتوحة عنوة دچار اشکال می شود. (زیرا اگر زمان فتح، موات باشد، جزء انفال است نه مال مسلمین)

بله آنچه که از این زمینها در دست کسی که ادعای ملکیت آن را دارد یافت شود حکم به ملکیت وی بر آن زمین می شود. اما اگر در دست سلطان یا کسی که از سلطان گرفته یافت شود حکم به «خراجیه» بودن زمین نمی شود، چون دست سلطان بر زمینهای خراجیه نیز دست تجاوز کارانه است. و زمینی هم که کسی ادعای ملکیت بر آن را ندارد و مردد بین مسلمین و مالک خاص باشد در حقیقت مردد است بین امام (که وارث ترکه شخص بدون وارث است) و بین غیر امام، در آن صورت در رابطه با وضعیت چنین زمینهایی باید به حاکم شرع مراجعه شود و حاکم شرع وظیفه دارد در اجرتی که از بابت زمین می گیرد، یا قرعه بیندازد تا معین شود مال مربوط به «مسلمانان» است و «یا شخص امام» و یا آن را در مصرفی که مشترک بین موارد ذکر شده است خرج نماید، مثل اینکه به فقیری که به جهت اقدام و قیام او به انجام بعضی از مصالح مسلمین مستحق انفاق از بیت المال است بدهد.^(۱)

ظاهر کلام مرحوم شیخ انصاری - قدس سره - این است که میراث کسی که وارث ندارد برای شخص امام است، در حالی که چنین مالی همانطور که روایات فراوانی بر آن دلالت دارد از انفال بوده، و انفال هم مال امام بعنوان این که امام است می باشد (عنوان امامت) نه مال شخص امام، و به عبارت دیگر: اینها از اموال عمومی است که امام عهده دار آن می باشد و می تواند در آنچه صلاح می بیند مصرف نماید، و بزودی در جای خود این مسأله را مورد پژوهش قرار خواهیم داد.

هفتم: و نیز در مکاسب آمده است:

« بدان که ظاهر روایات بر مالکیت مسلمین بر همه زمین عراق که زمین

(۱) مکاسب / ۷۸ (= چاپ دیگر ۵/ ۳۶۲).

«سواد» نامیده می شود دلالت دارد، بدون اینکه مقید به زمینهای آباد باشد، پس باید بر این حمل شود که همه آن زمینها در هنگام فتح آباد بوده است ... بنابراین این اینکه گفته شده : «شهرهای جدید عراق، مثل بغداد و کوفه و حله و مشاهد مشرفه اسلامی در دوران اسلام بنا شده و با جنگ فتح نشده و ثابت هم نیست که زمین آن را مسلمانان به عنوان غنیمت مالک شده باشند، و آن مقدار هم که با جنگ فتح شده و با زور از کفار گرفته شده، منهدم شده است.» چنین سخنی خالی از اشکال نیست، چون زمین «مفتوحة عنوة» مختص به زمینهای ساختمان شده نیست تا اینکه گفته شود آنها منهدم گردیده، بنابراین وقتی که شهرهای ذکر شده و آنچه که تعلق به آنها دارد از قبیل روستاها، مفتوحة عنوة نباشد دیگر کدام زمین عراق که ۳۶ میلیون جریب اندازه آن است مفتوحة عنوة می باشد؟! و نیز بطور عادی بعید است که شهر مدائن آخر عراق باشد تا آنچه خارج از آن قرار داشته موات و غیرآباد خوانده شود.^(۱)

قبلاً گذشت که اطلاق کلمه «سواد» بر زمینهای عراق به اعتبار درختان و نخلهای خرمای آن سرزمین بوده است، و اطلاق این کلمه، بر اینکه همه زمین عراق دارای درخت و آباد بوده است دلالت ندارد. زیرا ممکن است از باب اضافه جزء به کل باشد نه از باب اضافه صفت به موصوف. [به عنوان اینکه یک قسمت آن آباد بوده همه آنرا سرزمین سواد نامیده اند.] البته چون زمینهای عراق زمینهای هموار و نرم بوده که بین دو نهر بزرگ دجله و فرات واقع شده بوده، خود سبب حدس قوی است به اینکه بیشتر زمینهای عراق در هنگام فتح گرچه با کشاورزی، آباد بوده است، چون آبادانی زمین تنها به احداث بنا و ساختمان نیست.

و احتمال اینکه همه مشاهد مشرفه و شهرهایی که در زمان ما در عراق موجود

(۱) مکاسب / ۷۸ (چاپ دیگر ۳۶۴/۵ و ۳۶۷).